

بحثی دربارهٔ جعل و حقیقت آن (۱)

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

### فصل (۳).

فی مناقضة أدلة الزاعمين أنّ أثر العلة هي صيرورة الماهية موجودة. استدلّ بعض المتأخرين على إثبات مذهب المشاءين بأنّ مناط الاحتياج إلى الفاعل هو الإمكان و الإمكان ليس إلا كيفية نسبة الوجود و نحوه إلى الماهية فالمحتاج إلى الجاعل و أثره التابع له أولاً ليس إلا النسبة.<sup>۱</sup>

این بحث به دنبال بحث قبلی است که در آنجا مرحوم صدرالمتألهین اثبات کردند که جعل به خود ماهیت تعلق می‌گیرد بماهیت. راجع به حقیقت جعل تا آنجا که در نظرم هست صحبت کردیم که حقیقت جعل چیست. حالا یک اشاره‌ای به این مسئله برای یادآوری مطلب می‌کنیم تا اینکه این بحث خوب روشن شود و فرق آن با بحث قبلی واضح شود.

#### حقیقت جعل

مسئله جعل عبارت از همان اضافه اشراقیه که از وجود، حقیقت باری تعالی است نسبت به ماهیات تعلق می‌گیرد. عرض شد که **الماهية من حيث هي ليست إلا هي** خود ماهیت فی حدّ نفسه چیزی نیست

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۹۳.

جز همان مفهومی که ما از یک شیء در نظر داریم. حالا چه آن ماهیت خارجی باشد یا اینکه ماهیت ذهنی باشد، تفاوتی در این مسئله ندارد.

#### منظور از ماهیت

هر تعینی که دارای حد و رسم باشد و یک مفهوم نوعی ممتاز از سایر مفاهیم را تشکیل دهد به آن تعین ذهنی و اعتباری، ماهیت اطلاق می‌شود در قبال وجود که عبارت از یک حقیقتی است که مساوق و مساوی با تشخیص است و خود تشخیص عبارت از همان وجود خارجی است. بنابراین وقتی که یک ماهیتی را ما در نظر می‌گیریم مثل ماهیت انسان، آنچه که در نظر می‌آید عبارت از همان جنبه جنسیت و فصلیت آن است حالا چه آن ماهیت، ماهیت کلی باشد یا جزئی باشد. وقتی صورت زید را در نظر می‌گیریم این عبارت از جنبه جنسیت و فصلیت آن است اگر هم آن مفهوم مفهوم کلی باشد و مفهوم نوعی باشد باز جنسیت و فصلیت آن شیء عبارت از حدود اوست. شما زوجیت را در نظر بگیرید، عبارت از یک مفهومی است که دارای یک کیفیت خاص و یک کمیّت خاص است. فردیت را در نظر بگیرید به

همین نحو است. یک مربع را در نظر بگیرید این عبارت از یک ماهیتی دارای حدود و مشخصاتی است که آن مشخصات او را از دایره و مستطیل و مثلث جدا می‌کند. پس ماهیت عبارت از یک صورت مفهومی و ذهنی است و به‌طور کلی هر شیئی که دارای حد و رسم و دارای وجود متمایزه از سایر مفاهیم و هم‌نوع خودش باشد، به این ماهیت گفته می‌شود.

اما مسئله امکان یا مسئله وجود و مسئله امتناع داخل در مفهوم ماهیت نیستند وقتی که شما یک مثلث را در نظر می‌گیرید آنچه که این ماهیت مثلث را تشکیل می‌دهد سه خطی است که بر همدیگر مماس هستند حالا به هر کیفیتی که می‌خواهد باشد از سه قسم مثلث؛ منفرجه و حاده و قائمه که این سه ضلع یکدیگر را قطع می‌کنند به شکل عمودی یا مورب اما اینکه آیا این مثلث در خارج وجود دارد یا نه، وجودش ممکن است یا واجب است یا ممتنع است، این در ماهیت مثلث نیست. همین‌طور اگر شما زید را در نظر بگیرید زید عبارت از یک مفهوم

نوعی انسان است که دارای خصوصیات و مشخصات خارجی است و به شکل زید است. در این مفهوم امکان قرار ندارد، امتناع و وجوب قرار ندارد.

امکان و امتناع و وجوب، اعتبار معتبر در قبال وجود

مسئله سه اعتباری است که معتبر این اعتبار را در نسبت او و در مقایسه نسبت او با وجود در نظر می‌گیرد. اگر در مقایسه با وجود خارجی علت، علت تامه بود نسبت ماهیت با وجود خارجی ضرورت می‌شود و اگر در مقایسه با وجود خارجی علت هنوز علت تامه نبود بلکه علت ناقصه است فرض کنید مثل جنینی که در رحم مادر هست و علت تامه برای تولد او هنوز حاصل نشده است پس ماهیت زید نسبت به وجود خارجی حکم امکان را دارد و اگر فقدان علت در این ماهیت ملحوظ باشد این نسبت ماهیت به وجود می‌شود: نسبت امتناع. فرض کنید زیدی که باید از عمرو و آن زن خارجی متولد شود در حالی که هنوز عمرو به وجود نیامده یا عمرو هست ولی هنوز ازدواج نکرده یا عیال او هنوز به وجود نیامده است و یا عیال او هنوز صغیره است

در این صورت قطعاً علیت نسبت به تحقق ماهیت خارجی منتفی است و با عدم تحقق علیت خارجی بنابراین این ماهیت هم منتفی خواهد بود. پس وجود برای این ماهیت مخصوصه ممتنع می‌شود. پس در خود این ماهیت امکان قرار ندارد.

در مفهوم ماهیت انسان امکان نیست یا در مفهوم ماهیت زوجیت امکان قرار ندارد. امکان و وجوب و امتناع سه کیفیت نسبت هستند و نسبت ماهیت را به وجود وقتی که معتبر در نظر می‌گیرد به یکی از این کیفیت‌های ثلاثه متصف می‌شود: یا به کیفیت امکان یا به کیفیت امتناع و یا به کیفیت وجوب و ضرورت. حالا در تحقق خارجی اشیاء، این جعل جاعل و افاضه اشراقیه از ناحیه جاعل و مبدأ اول و مبدأ اعلیٰ به چه تعلق می‌گیرد؟! به عبارت دیگر آنچه را که خدای متعال نسبت به او عملی را انجام می‌دهد و کاری را در خارج انجام می‌دهد که به واسطه آن عمل و به واسطه آن کار مازید را در خارج مشاهده می‌کنیم [به چه تعلق می‌گیرد]؛ زیدی که تا دیروز در خارج نبود امروز آن زید در خارج هست. خب مسلم است

که دیروز این ماهیت، ماهیت معدومه بود و شکی در این نیست. امروز این ماهیت، ماهیت موجوده است و الآن ما داریم مشاهده می‌کنیم. آن عملی که در اینجا انجام گرفته چه عملی بود؟! آن کاری که در اینجا انجام گرفت چه کاری است؟! آن ارادهٔ پروردگار بر خلق و بر وجود زید به چه نحو بوده است؟!

خب شکی نیست که آن اراده به ماهیت تعلق نگرفته یعنی این ماهیت بروز و ظهور از پروردگار متعال پیدا نکرده است اگر ماهیت از پروردگار ظهور پیدا می‌کرد باید قبل از ظهور ماهیت ما نتوانیم تصور این ماهیت را بکنیم. آنچه که از فاعل و از جاعل نسبت به این زید تعلق می‌گیرد او عبارت از همان حقیقتی است که آن حقیقت باید از ناحیهٔ آن ذات و حقیقت تراوش کند.

منظور از ماهیت نداشتن ذات پروردگار

ذات پروردگار دارای ماهیت نیست؛ **الحقُّ ماهیثهٔ اینته**. آنچه که از ذات پروردگار تراوش می‌کند و آن تراوش موجب صحت حمل موجود بر این ماهیت می‌شود آن ماهیت است. خب ماهیت هم

از اول بوده و این اراده در اینجا چه تغییری به وجود آورد؟! همین ماهیتی را که ما در ذهن تصور کرده‌ایم می‌بینیم در خارج موجود شد پس ماهیت بود نه اینکه ماهیت بوده به عنوانی که وجود خارجی داشت. ماهیت قبل از وجود، وجود خارجی ندارد. منظورش از بودن به معنای این است که وجود و عدم برای وجود خود ماهیت علی السواء است.

در خود ماهیت آنچه را که هست... خدا بخواهد یا نخواهد اربعه زوج است این منظور از بودن است گرچه در خارج اربعه‌ای هم نباشد. خدا بخواهد یا نخواهد مثلث سه ضلع دارد حالا اگر خدا بخواهد رأی او تعلق بگیرد، بگوید: از فردا همه مثلث‌ها چهارضلعی هستند! می‌گوییم: برو پی کارت! خدایی به جای خود، حرف درست بزن! حرف مفت چیست می‌زنی؟! می‌گوید: من خدا هستم! می‌گوییم که خدا باش! می‌خواهی باش می‌خواهی نباش! خدا باشی پیغمبر باشی مثلث سه ضلع دارد! اگر امام بیاید بگوید - حالا گاهی می‌شود - خدا بگوید که دایره عبارت از چهارضلعی است،

می‌گوییم: نه این نیست. این معنای بودن است. بنابراین اراده و مشیت خدا هیچ‌گونه دخالتی در جعل ماهیت ندارد. این همان منظور ماست! ماهیت انسان عبارت از حیوان و ناطق است و این چیزی است که خود خدا خلق کرده است، چه در خارج انسانی باشد یا انسانی نباشد. ماهیت غنم عبارت از این خصوصیت نوعیه و حیوانیه مخصوص است که آن خصوصیت نوعیه حیوانیه او را از بقر تمییز می‌دهد، او را از جمل تمییز می‌دهد، او را از کلب تمییز می‌دهد، خصوصیت نوعیه کلب یک حالتی است یک شاکله‌ای است یک خمیره‌ای است که او را از سایر حیوانات تمییز می‌دهد. اسم این ماهیت می‌شود و این ماهیت قابل تغییر نیست.

بله، ممکن است خدا یک ماهیت دیگری را در یک موجود دیگری که تابعه حال به ذهن ما نمی‌رسیده خلق کند، ایراد ندارد. فرض کنید انسان اطلاع پیدا می‌کند بر یک حیوانی در فلان جزیره‌ای که اصلاً با هیچ یک از حیواناتی که تابعه حال انس داشته شباهتی ندارد. بعد می‌آید در اثر مجاورت و تجربه با او و در اثر برخورد با او از پیش خودش یک جنس و فصلی

برای او اعتبار می‌کند و اسم او را فلان حیوان می‌گذارد که هیچ مشابهتی با غنم، بقر، کلب و با سایر اشیاء خارجی ندارد ولی وقتی که انسان یک ماهیتی را تصور کرد و وقتی یک ماهیتی قوام پیدا کرد، دیگر وضع و رفع آن ماهیت به دست جاعل و به دست پروردگار نیست.

#### لزوم سنخیت علت و معلول

بله، وجود آن ماهیت به دست پروردگار است که آیا این ماهیت در خارج تحقق پیدا بکند یا نکند، آن به دست خداست ولی خود آن ماهیت دیگر جعلش به دست خدا نیست و جاعل آنچه را که افاضه می‌کند عبارت از حقیقتی است که در ذات اوست، این همان قضیه جعل است. آنچه را که جاعل افاضه می‌کند عبارت از همان حقیقتی است که در ذات او هست و آنچه را که علت به معلول اعطاء می‌کند عبارت از حقیقتی است که در ذات اوست. شما تابه حال دیده‌اید آتش باعث برودت هیزم شود؟! نه، چون برودت در آتش نیست و آنچه که از آتش تجلی می‌کند حرارت است. از ثلج و یخ برودت تراوش می‌کند، هیچ وقت دیده شده است که از یخ و ثلج

حرارت طلوع و ظهور کند و یک کاغذ یا چوبی را به  
اشتعال دریاورد؟! فاقد شیء معطی شیء نخواهد  
بود! این قاعده قاعده کلی است. آنچه که از ناحیه  
علت به معلول سرایت می کند باید از جنس علت  
باشد و آنچه که خارج از علت است قابل تسری از  
علت به معلول نخواهد بود.

حالا وقتی که خدای متعال و آن مبدأ اعلیٰ،  
حقیقتش همان طوری که قبلاً عرض شد عبارت از  
صرف وجود و اینت او عبارت از حقیقت وجود  
است و خدای متعال ماهیت ندارد، چگونه ممکن  
است که از ناحیه علت افاضه ماهیت شود؟! خدا که  
دارای ماهیت نیست تا اینکه از علت ماهیت افاضه  
شود! آنچه که در خارج هست قبلاً شیئی به نام  
ماهیت نبوده و الآن آنچه که در خارج هست ماهیت  
است. این ماهیت از کجا آمد؟! از خدا! خدا که  
ماهیت ندارد! خدا وجود دارد و اینت و هویت  
پروردگار همان صرافت وجود است پس چطور  
ممکن است که افاضه ماهیت باشد؟!!

جعل: اعطاء وجود

پس ما استحالة افاضه ماهیت را از اینجا به دست

آوردیم. آنچه که از ناحیه علت می خواهد به معلول سرایت بکند عبارت از مسئله وجود است و این می شود: مسئله جعل! پس در مسئله جعل یک چیز بیشتر وجود ندارد و آن عبارت از اعطاء وجود است. تا به حال دیروز زید وجود خارجی نداشت امروز یک دفعه می بینید از فلان زن زید متولد می شود. دیروز درخت وجود نداشت اما امروز می بینید در این باغچه مدرسه درخت سبز می شود. دیروز فلان حیوان نبود امروز می بینید فلان حیوان به وجود آمد و همین طور در مسائل دفعی که خب اینها مسائل رتبی است و در مسائل دفعی هم همین طور است در آنچه را که وجود و خلقت اوست وجود ابتدایی است و وجود، وجود دفعی بود. در تمام این اشیاء چه مجرداتش و چه ماده اش چه آنچه در وجودش احتیاج به زمان دارد و چه آنچه که در وجودش احتیاج به زمان ندارد و جزء مبدعات است آنچه که اراده پروردگار به او تعلق می گیرد و به واسطه کن وجودی است که می فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا

أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ<sup>۱</sup> یعنی قبلاً

نبوده دیگر؛ قبلاً زید نبود الآن می گوید: زید باش.

قبلاً عمرو نبود الآن می گوید: عمرو باش. قبلاً فلان

درخت نبود الآن می گوید: فلان درخت باش.

﴿وَأَنْبَتْنَا عَلَىٰ هٰذِهِ شَجَرَةً مِّنْ يَّقِطِينَ<sup>۲</sup>﴾

یقطین نبود اما برای حضرت یونس در کنار دریا

وقتی بیرون آمد یک دفعه یقطین هم سبز شد و

به وجود آمد. این می شود: جعل. این ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ

إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ است.

**أَرَادَ شَجَرَةً يَّقِطِينَ، فَكَانَتْ؛** مؤنث مجازی است و

حقیقی نیست یک وقت با حقیقی اشتباه نگیرید!!

این اراده وقتی که می خواهد تعلق بگیرد در آن فکر

پروردگار - البته ما تشبیه می کنیم والا خدا فکر ندارد

- و ذهن پروردگار، به عنوان تشبیه، چه می گذرد که

این شجره یقطین یک مرتبه می روید؟! چه می گذرد

و چه فعل و انفعالی انجام می شود؟!

---

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. معاد شناسی، ج ۶، ص ۵۱:

«این است و جز این نیست که امر خداوند برای ایجاد چیزی را که اراده کند،

اینست که به او بگوید: بشو! و به مجرد این گفتار، می شود.»

۲. سوره صفات (۳۷) آیه ۱۴۶.

ترجمه: «و بر او گیاهی از نوعی کدو رویاندم.» (محقق)

بحث در اینجاست، و مرحوم صدرالمتألهین در اینجا می‌خواهند اشاره به این نقطه بکنند و می‌خواهند بگویند: آنچه که از جانب پروردگار افاضه می‌شود آیا از جنبه علیت افاضه می‌شود یا غیر جنبه علیت؟! در عالم وجود هرچه که تحقق پیدا می‌کند در سلسله و قانون علیت و معلولیت هست بنابراین این ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ﴾ وقتی که می‌خواهد امر از ناحیه او و اراده او تنازل پیدا کند این اراده با خودش چه چیزی را می‌آورد؟! صحبت در آن هست. ماهیت یقین که به پروردگار کاری ندارد. آن ماهیت یقین قبلاً چه در زمان حضرت یونس و چه قبل از حضرت یونس مشخص بوده است، یک شیئی به این کیفیت و دارای رنگ فلان و خصوصیاتش هم این است. کدو قبل از زمان حضرت یونس هم بوده بعد از یونس هم بوده این به خدا ارتباطی ندارد یعنی اگر هم برفرض خدا اراده‌اش قبلاً به این تعلق گرفت بالأخره یک هم‌چنین ماهیتی در خارج ظهور پیدا کرد و دیگر از دست خدا یک چنین ماهیتی خارج شد. وقتی که

یقظین تحقق خارجی پیدا می کند دیگر این ماهیت در وعاء خودش محقق شده و خدا هم نمی تواند این را از بین ببرد. چرا؟! چون خودش درست کرد و خودش این ماهیت را در خارج ظهور داد و چیزی که ظهور خارجی پیدا کند دیگر پیدا شده یعنی در پرونده اشیا و نباتات خارجی یک نبات با این خصوصیات درج شده و قرار داده شده است.

بله، ممکن است یک زمانی بیاید دیگر شرایط مساعد برای نبت یقظین نباشد، آن یک مطلب دیگر است ولی اینکه در عالم خارج در پرونده نباتات این یقظین الآن به وجود آمد و این ماهیت در وعاء خودش وجود پیدا کرد دیگر این از دست خدا خارج است. خدا یقظین را خلق کرد و یک نباتی بر نباتات زمین اضافه شد. خدا درخت سیب را خلق کرد و یک نباتی بر نبات های زمین اضافه شد. دیگر کاری نمی تواند بکند. بله، ممکن است بگوید: از این به بعد دیگر من خلق نمی کنم؛ شرایط جوی را به یک نحوی به وجود می آورم که درخت تفاح دیگر اصلاً وجود پیدا نکند. این یک مسئله ای است. یا در فلان زمین خاکش مناسب است برای نبت تفاح نیست. این

یک مسئله دیگری است ولی بحث در ماهیت است این ماهیتی را که با این خصوصیت، اراده پروردگار بر نبت آن تعلق گرفت حالا که این نبت پیدا کرد دیگر تمام شد و این ماهیت در وعاء خودش دیگر ثابت است. نمی‌گوییم که موجود است، ثابت است. نه اسم موجود بر آن می‌گذاریم و نه اسم معدوم بر آن می‌گذاریم. هر چیزی وعاء خاص خودش را دارد حالا وعاء او ذهن است، می‌گوییم: بسیار خوب ذهن است. الآن چقدر از نباتات در ذهن ما هستند که اصلاً وجود خارجی ندارند؟! اصلاً در ایران نیستند یا فرض کنید در یک کشوری نیستند من باب مثال در ماقبل تاریخ حیواناتی بودند و آن‌طور که الآن از آثارشان به دست می‌آید اصلاً دیگر نیستند ولی آیا دلالت می‌کند بر اینکه با رفتن آن حیوانات و معدوم شدن آن حیوانات ماهیت آنها هم از بین رفت؟! نه، اگر ماهیتش از بین رفت پس چرا الآن تصور می‌کنید؟! پس ماهیت از بین نرفته است بلکه وجود خارجی آنها از بین رفته است، استخوان‌های آنها از بین رفته است.

الآن از بسیاری از استخوان‌ها تشخیص می‌دهند که فلان حیوان در ده هزار یا صد هزار سال پیش بوده یا در یک میلیون سال پیش فلان حیوان این شکلی بوده است اما الآن دیگر اسم و رسمی از آنها نیست، وجود خارجی آنها دیگر از بین رفت ولی ماهیت آنها نه، ماهیت آنها براساس یک شکل‌بندی و براساس یک ذهنیت، آن ماهیت در وعاء خودش زنده می‌شود گرچه وجود خارجی ندارد.

بنابراین وقتی خدای متعال می‌گوید:

﴿وَأَنْبَتْنَا عَلَىٰ شَجَرَةِ ۖ مِّنْ يَقْطِينٍ ۖ﴾

این یقطین ماهیتش با وجود پروردگار نیامد بلکه ماهیتش بود، وجود خارجی در آنجا شن و رمل و اینها بوده است یک‌دفعه از وسط رمل‌ها یقطین درآمد. این معنای جعل است. این جعل که عبارت از ارادهٔ پروردگار به خلق است آن اراده چیزی است که از ناحیهٔ علت که مبدأ اعلیٰ است آمده و در معلول اثری گذاشته که آن معلول الآن در کنار حضرت یونس به این کیفیت درآمد، آن چه بود؟! آن عبارت از وجود است یعنی همان وجودی که در پروردگار به‌عنوان وجود بالصرافه هست آن وجود وقتی که

تنازل پیدا می کند یک مرتبه یقین می شود این معنای جعل می شود. وقتی آن وجود تنازل پیدا می کند...، تنازل پیدا می کند یعنی چه؟ یعنی تأثیر علت در معلول. اسم را عوض می کنید اسمش را جعل بگذارید، افاضه بگذارید، اضافه اشراقیه بگذارید، تأثیر علت در معلول بگذارید، تنازل اسماء و صفات بگذارید، خلق بگذارید، کن وجودی بگذارید، تنازل اراده و مشیت بگذارید یا هرچه بگذارید آن وجود پروردگار به عنوان علت در خارج به این شکل درمی آید. یقینی که در خارج به وجود آمده خربزه نیست هندوانه نیست سیب و گلابی نیست.

یعنی آن اراده آمده و آن وجود به نحوی در خارج شکل گرفته که آن شکل گیری، که آن شکل گیری این شیء خارجی را از بقیه اشياء جدا کرده است! خوب داریم به مطلب خیلی دقیق می شویم! یعنی همین وجود یک سره و گتره ای نیامده است! مثل اعلامیه که هزارتا از آن هر کدام یک جا پخش بشود و در آن خانه و این خانه برود! وقتی طیاره می آید و از آن بالا اعلامیه می اندازد، آنکه نمی خواهد یک جا بیفتد بلکه

یک دفعه پخش می کند حالا اینکه در یک خانه دو تا افتاد و در یک خانه ای سه تا افتاد و در یک خانه ای ده تا افتاد، دیگر کاری به آن ندارد و همین طوری پخش می کند و می رود. ولی این وجود آمده و همراه با خودش شکل گیری داده، حد و حدود قرار داده، کیفیت درست کرده، کمیت درست کرده و حواس<sup>۱</sup> به خصوص را آورده است! یعنی همین طوری که اگر اراده تعلق بگیرد و یک شیئی در خارج به وجود بیاید، خب چرا به جای یقین، خربزه به وجود نیامد؟! چرا هندوانه به وجود نیامد؟! اراده<sup>۲</sup> پروردگار بر شکل گیری و کُنِ یقین بوده است، نه بر کن وجودی بطیخ، هندوانه، تفاح، حیوان و امثال ذلک! نه، اولاً این اراده به نحو نبات بوده است و خود نبات هم هر نباتی نبوده؛ نبات درختی نبوده است بلکه نبات بوته ای بوده است و این نبات بوته ای هم کدو و بادمجان و فلان و این حرف ها نبوده است، بلکه کدوی خاص به این کیفیت بوده است!

ماهیت زائیده وجود

ماهیت عبارت از حدود و رسوم وجود

این وجودی که وجود بالصرافه است، اگر

بخواهد به آن صرافت خودش بدون کم‌وزیاد و دخل و تصرف تنازل پیدا کند، پس چرا به این شکل خاص درمی‌آید؟! از اینجا به این نکته پی می‌بریم و می‌خواهیم به آنجا برسیم که - اگر بحث سابق در نظر رفقا باشد - خود ماهیت زائیده وجود است! اینکه مطرح می‌کنند و می‌گویند: وجود زائد بر ماهیت است، این یک نوع مسامحه است! خود ماهیت زائیده وجود است و بدون وجود چیزی نیست؛ یعنی خود ماهیت عبارت از حدود و رسوم وجود است. دو چیز داریم؛ یک وجود به‌عنوان اصل شیء و حقیقت شیء داریم؛ آنچه که اصل شیء را تشکیل می‌دهد و به‌واسطه او با عدم تفاوت پیدا می‌کند! وقتی که الآن این آب در اینجا هست، نفس حضور مائیت در اینجا طارد عدم است! این را وجود به‌نحو مطلق می‌گوییم.

ولی همین وجود یعنی الآن که در دست من آب هست، این مائیت دو کار انجام می‌دهد؛ یکی اینکه طارد عدم است و عدم مائیت را طرد می‌کند و اثبات مائیت می‌کند، این برای اصل الوجود است. دوم

اینکه این ماء با شربت و عسل و سنگ فرق می‌کند،  
فرق نمی‌کند؟! خب این فرق از کجا آمد؟! آن جعل  
است و جعل به این تعلق می‌گیرد. جعل، فرق بین  
شیء با سایر اشیاء است. آن وجودی که به‌عنوان  
صرافت خودش هست، آن در عالم صرافت محفوظ  
است و نیازی به جعل ندارد! آن وجود در صرافت  
خودش و در ذات باری تعالی هست! آنچه که تنازل  
می‌کند عبارت از حدود و قیودی است که حصه  
وجودی بالصرافه را از سایر حصص ممتاز می‌کنند!  
این ماء می‌شود، آن تفاح می‌شود، آن حجر می‌شود،  
آن شجر می‌شود، آن غنم می‌شود و آن یقظین  
می‌شود، آن شمس می‌شود و آن قمر می‌شود! این  
فرق حصه وجودی وجود با سایر اشیاء عبارت از  
جعل است!

منظور از تعلق جعل به ماهیت

پس وقتی می‌گوییم: جعل به ماهیت تعلق گرفت  
یعنی چه؟! یعنی آن صرافت وجود آمد و خود را به  
شکل را درآورد، به شکل درآوردن جعل است!  
معنای به کیفیت خاص درآوردن، جعل است! اصل  
حقیقت وجود از اول بوده است و خود وجود طارد

عدم بوده است و نیاز به جعل ندارد! خود خدا که خودش را جعل نمی‌کند! خدا که خودش را درست نمی‌کند! خدا که خودش را به وجود نمی‌آورد! خدا که خودش را خلق نمی‌کند!

*تلمیذ: وجودی به غیر ماء نبوده بلکه مطلق وجود بوده است.*

استاد: ما هم همین را می‌گوییم، پس شما مؤید هستید!؟؟ وجود آب نبوده بلکه وجود به‌عنوان مطلق بوده است! حالا آنچه را که شما در دست من می‌بینید چیست؟ ماء است.

*تلمیذ: وجود الماء، نه مطلق الماء!*

استاد: نه، مطلق الماء که آن ماهیت است و ریشه خارجی ندارد. هر شیء خارجی را در نظر بگیرید، مشخص و تشخیص می‌شود! شما ماء در بحار را هم تصور کنید، [مشخص می‌شود]! آب در بحر قزوین و دریای مازندران هم مشخص می‌شود! آب در اقیانوس کبیر را هم تصور کنید، مشخص می‌شود. شما در آب رودخانه هم تصور کنید، آب آن مشخص می‌شود! مطلق ماء نداریم، مطلق ماء ماهیت است و ماهیت هم وجود خارجی ندارد. همین که شما اشاره می‌کنید، مشخص می‌شود! حالا آن وجود که وجود بالصرافه است، در کار و عملی

که در خارج انجام داده، آیا صرف وجود بالصرافه را  
قرار داده یا به آن شکل داده است؟! صرف وجود  
بالصرافه که نیاز به جعل نداشت، آن خودش در مبدأ  
اعلیٰ موجود بود و احتیاج به جعل ندارد! پس کاری  
که آن انجام داده است فقط شکل دادن است! شکل  
دادن یعنی همین که من الآن در دستم دارم می بینم،  
خب این عبارت از وجود ماء است. وجود ماء با  
وجود غنم فرق می کند و دوتا است! وجود ماء با  
وجود حجر فرق می کند و تفاوت دارد! ولی همین که  
شما می گوئید: وجود حجر، این حجریت، خود آن  
وجود را به یک وجود خاصی برمی گرداند!

وقتی که به بقالی و سبزی فروشی می روید تا  
سبزی بخرید، چه می گوئید؟! یک وقت می گوئید:  
سبزی پلو بده، یک وقت می گوئید: سبزی کوکو بده،  
یک وقت می گوئید: سبزی خوردن بده و یک وقت  
می گوئید: سبزی آش بده، آن سبزی را اول می آورید  
و بعد آن قید بعدی را می آورید. آن سبزی اول یعنی  
هر چیزی که سبز است، آن سبزی آش، سبزی پلو،  
سبزی قورمه و قیمه، آن سبزی اول یعنی هر چیزی  
که داخل در این ماهیت است و سبز است. همین که

چیزی کلروفیل و سبزینه دارد، ما به آن سبزی می‌گوییم ولی همین‌طوری دیمی برنمی‌داریم! جعفری، گشنیز، تره و تربچه، همه را برنمی‌داریم، نه! هرکدام اینها یک خاصیت دارد؛ یکی را باید خام خورد و یکی را باید پخت! صرف سبز بودن دلیل نمی‌شود که شما همه را یک‌دفعه بخرید! صرف سبز بودن دلیل نمی‌شود که شما به جای یک نوع، نوع دیگر بخرید! همه اینها در یک مفهوم مشترک هستند و آن مفهوم سبزی است اما آن قید این سبزی‌ها را به واسطه خصوصیات و خواص از یکدیگر و منافع جدا می‌کند! به آن قید جعل می‌گوییم.

پس وقتی می‌گوییم: سبزی خوردن؛ یعنی جعل این خاصیت! سبزی به جای خودش هست و سبزی را دارد ولی خواصی که در اینجا هست او را از بقیه متمایز کرده است. چرا این خواص الآن در این سبزی خاص هست و در آن نیست؟!!

تلمیذ: همین سبزی که از قبل ایجاد پیدا نکرده است و همان کدو که از قبل بوده است، نه کدویی که برای آن حضرت آمده است! از قبل و از اول خلقت بوده است، آن چطور می‌شود؟! همه فرمایشات شما روی آن چیزی است که الآن موجود است و سؤال پیش می‌آید که آن اول موجود سبزی‌ها و اول موجود کدوها چه بوده است؟!!

استاد: خب آن‌هم همین‌طور است، تفاوت

نمی‌کند. منتها وقتی که الآن ...

تلمیذ: استدلال شما روی این قسم هست، روی این قسم چه می‌شود؟!!

استاد: وقتی که یک چیزی را هست آن موقع به ماهیتش پی می‌بریم، وقتی که نیست که پی نمی‌بریم. فرض کنید که الآن نمی‌دانیم که آیا خلق خدا بر همین حیواناتی که فعلاً هست تعلق گرفته است یا خدا یک خلق دیگری دارد؟! ما اطلاع نداریم و اصلاً نمی‌دانیم که خدا یک حیوانی را خلق کرده یا نکرده است ولی می‌خواهیم بگوییم: اگر خدا بخواهد یک شیء را خلق کند که راه برود و حالاتش به این کیفیت باشد که حیوانات دیگر دارند و خصوصیاتش به این نحو باشد، قطعاً داخل در نوع حیوانی است! ما می‌خواهیم این را بگوییم.

*تلمیذ: قبل از اینکه بگوییم و به این دقت کنیم، همان اول خلقت حیوان که می‌گوییم: حرکت دارد، آن چطور می‌شود؟! الآن بیان جناب عالی این است که در واقع قبل از آن یک خلقی بوده است و یک تصوّر مایی از آن داریم و ... استجلاب خلقت اولی ...*

استاد: من الآن به شما یک چیزی می‌گویم، الآن یک نفر از کره ماه اصلاً هیچ تا حالا سبزی ندیده است؛ یک نفر از کره ماه به پایین تشریف می‌آورد و در خیابان داخل یک مغازه می‌رود و یک دفعه چشمش به چند نوع سبزی می‌افتد و هیچ سبزی‌ای ندیده است! این چه تصویری از این انواع مختلف سبزی دارد؟! چه تصویری دارد؟! هیچ تصویری ندارد! چون اصلاً از کره ماه آمده و مربوط به کره

زمین نیست!

تلمیذ: اما همین‌که نگاه می‌کند، از مابه‌الاشتراک در واقع مابه‌الامتیاز را می‌گیرد  
به‌کلی خودش ...

استاد: احسنت! اسم آن کلی را ماهیت می‌گذارد.

اسم این جزئیات مختلف را فصول می‌گذارد.

بنابراین هر جزئی‌ای را که نگاه می‌کند که با بقیه فرق

می‌کند، از پیش خودش یک اسم می‌گذارد ...

تلمیذ: تمامش برای ممکنات است و این انسان که فرمودید ممکن است ... واجب.  
قیاس مع الفارق دلیل داریم که بفرمایید واجب می‌خواهد اینها را ایجاد کند، کیفیت ایجاد و  
جعل این ممکنات چگونه است؟! نه‌اینکه ممکن از کره مریخ بیاید به این ...! این برای  
ممکنات است. الآن در این مقام هستید که واجب می‌خواهد اینها را خلق کند!

استاد: شما مؤید ما هستید یا اینکه ...؟!!

تلمیذ: [برای فهم است] ... در مرحله دوم است در ذهن بنده سؤال می‌آید که مرحله  
اول چطوری می‌شود؟!!

استاد: در مرحله اول فرض کنید که خداوند

زمین را خلق کرده و هنوز هیچ سبزی‌ای روی آن

خلق نکرده است، به اول قضیه می‌آییم. خدا اراده‌اش

تعلق می‌گیرد و یک‌مرتبه یک نبات خارجی را

به‌عنوان جعفری خلق می‌کند - اصلاً تا حالا خلق

نشده است - و این نبات را خلق می‌کند. صحبت ما

این است که این اراده پروردگار که تعلق گرفته است

بر اینکه جعفری را خلق کند و وقتی که خلق کرد و

با سایر اشیاء متفاوت شد، چه کاری در اینجا پیدا

شد؟!!

تلمیذ: به آن وجود داد.

استاد: احسنت! به چیزی وجود داد؟!!

تلمیذ: به این کیفیت و به این نحو.

استاد: این کیفیت که نبوده است!

تلمیذ: خیلی خب همین نبوده است، *خَلَقَ الْأَشْيَاءَ مِنَ الْعَدَمِ!*

استاد: خب حالا که این کیفیت نبوده است، آیا

صورت نوعیه این جعفری در پروردگار بوده یا نبوده

است؟! اگر نبوده است که نمی‌تواند خلق کند!

بنابراین بوده است.

تلمیذ: همین قیاس مع الفارق است. اگر نبوده است نمی‌تواند خلق کند، این قیاس ممکن بر واجب شد! تازه *هَذَا أَوَّلُ الْكَلَامِ* است و مصادره به مطلوب است. چون خودمان به ممکن این‌طوری راه یافتیم، پس بر واجب قیاس می‌کنیم! *این اول کلام است.*

استاد: ببینید این ذات پروردگار ...

تلمیذ: می‌دانیم که تصورات آن ذات واجب چگونه تصوراتش ...

استاد: بالآخره هر تصویری بکند، مثلاً تصور

کتاب در ذات واجب با تصور آب فرق می‌کند یا

نمی‌کند؟!!

تلمیذ: نه، این مصادره به مطلوب است.

استاد: یعنی در ﴿وَأَنَّ بُتَّ نَا عَلَىٰ هِ شَجَرَةٍ ۚ

مَنْ يَقَ طِينِ ۚ﴾<sup>۱</sup> خدا می‌خواست که در آنجا یک

الاغ خلق کند و یک دفعه کدو شد؟! این‌طور که

نیست!

تلمیذ: می‌خندید؟! در واقع ما یک خنده گذر خانی داریم و یک خنده این‌طرف خیابانی! آن‌طرف جای خنده هست اما اینجا که الآن شما نشسته‌اید جای برهان است!

استاد: خب اگر شما دقت کنید به این خنده‌ها هم

<sup>۱</sup> .سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۶:

ترجمه: «و (در آن صحرا) بر او درختی از کدو رویانیدیم (تا به برگش سایه‌بان و پوشش کند).» (محقق)

نمی‌رسیم! من می‌گویم: وقتی که خدا می‌خواهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را خلق کند، آیا یک انسان مبهم را اراده می‌کند یا پیغمبر با این خصوصیات را اراده می‌کند؟!

*تلمیذ: سؤال همین است چون ما قیاس می‌کنیم و انسان قبل از تصدیق یک تصوّر مائی دارد ولو اشاره اجمالی لذا واجب، اینها اول الکلام است و بحث در این است. ادعا این است که این کیفیت ایجاد چگونه است؟!*

استاد: کیفیت ایجاد، آنکه در ذات پروردگار هست مربوط به پروردگار است...، آنکه مربوط به خدا است، نه ما می‌دانیم و نه پیغمبر ما می‌داند و این به جای خود محفوظ است. حالا آنکه الآن در خارج تحقق پیدا کرده است، الآن ما از تحقق خارجی دو چیز را انتزاع می‌کنیم؛ یکی وجود را انتزاع می‌کنیم و یکی ماهیت را انتزاع می‌کنیم. الآن می‌بینیم که این ماء است و یک خصوصیتی دارد و این هم یقین است و یک خصوصیتی دارد پس می‌فهمیم که در عین اینکه هر دو موجود هستند یقین با ماء فرق می‌کند و خواص آنها فرق می‌کند. حالا که این را فهمیدیم پس می‌بینیم که در اینجا دو چیز هست؛ یک ماهیت هست و یک وجود هست. خود ذات پروردگار که دارای ماهیت نیست! ذات پروردگار

وجود را افاضه می کند و وجود را که افاضه می کند  
 چطور شد که هردو افاضه در عین اینکه هردو افاضه  
 بود و هردو از ناحیه مبدأ و علت است، یکی آب شد  
 و یکی یقین شد؟! صحبت ما این است! ما به اینکه  
 خدا چه کار کرده است اطلاع نداریم چون ما خدا  
 نیستیم! خود ملائکه هم نمی دانند، ملائکه فقط یک  
 جنبه مجری و مدبرات دارند که حالا بحث آن جدا  
 است. اما آنکه در ذات پروردگار هست، نه من خبر  
 دارم و نه کسی غیر از من خبر دارد، هیچ کسی خبر  
 ندارد!

*تلمیذ: ... اقرار فرمودید تصوّر مائی دارد و ... عرض ما همین جا است. سؤال این  
 است که این تصوّر مائی که شما فرمودید: ما خبر نداریم چطور ... تصوّر مائی دارد؟!*

استاد: آن مصور در ﴿أَلَمْ نُصَوِّرْ لَهُ  
 أَلَّا أَسْأَلْ مَا آءُ أَلْ حُسْنَىٰ﴾<sup>۱</sup> عبارت از همان  
 کیفیت تشکیل صورت در رحم و در عالم خارج! آن  
 مسئله تصویر با مسئله علم عنایی فرق می کند! حالا  
 دیگر بحث های علم عنایی و اینکه آیا در آنجا زمان  
 هست و زمان نیست، اینها خیلی مسئله را به  
 [حاشیه] می کشاند! ولی مجمل صحبت در این است

<sup>۱</sup>. سوره حشر (۵۹) آیه ۲۴. نورملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۵۱:

«و صورت زننده و چهره بخشنده است. از برای اوست نیکوترین اسماء.»

که اینکه در ذات پروردگار چه چیزی هست اطلاع نداریم ولی از نمود خارجی و از تفاوت بین اشیاء خارجی استنباط می‌کنیم که آنچه را که ارادهٔ حق به مائیت تعلق گرفته است، با ارادهٔ حق با حجریت تفاوت می‌کند والا اگر یک علت باشد و یک نوع افاضه باشد باید تمام معلول‌ها علی السواء باشند! همهٔ دنیا باید حجر باشد! همهٔ دنیا باید ماء باشد! پس چرا الآن حجر و ماء دو سنخ است؟! چون علیت تفاوت کرده است! آن تفاوت علیت در کجاست؟! این است که علیت وجود را به نحو یک ماهیت خاصی درمی‌آورد و همان علیت وجود را به یک نحو دیگری درمی‌آورد! اسم آن را جعل می‌گذاریم. والا خود وجود که در ذات پروردگار بوده است، آن که نیازی به جعل نداشته است!

همان‌طوری که خدمتتان عرض کردم حکماء چون دیدند مسئلهٔ وجود نیازی به جعل ندارد و از آن طرف به ماهیت هم جعل تعلق نمی‌گیرد چون خود ماهیت قبل از تعلق جعل ثابت است، پس این جعل به چه تعلق می‌گیرد؟! از آن طرف گفتند: خود

وجود، نگاه کردند و دیدند وجود که در صرافت خودش باقی است، این یک مسئله است. از یک طرف ماهیت هم در وعاء خودش **لیست إلا هی لا ایس و لا لیس!** نه وجود دارد و نه معدوم است بلکه آن ماهیت در وعاء خودش ماهیت است حتی امکان هم بر نمی‌دارد! چون عرض کردم که یک مثلث را در نظر بگیرید، مثلث فقط سه زاویه دارد اما اینکه این مثلث ممکن الوجود و ممتنع الوجود و ضروری الوجود هست، هیچ ارتباطی با مفهوم مثلث ندارد! اربعه عبارت از زوجیت است اما اینکه آیا اربعه ممکن الوجود است یا ممتنع الوجود است؟! این در مفهوم اربعه نخواهی‌بیند است.

زید عبارت از حیوانیت و ناطقیت خاص است اما اینکه این زید ممکن الوجود است یا [ممتنع الوجود است یا ضروری الوجود است]، این ارتباطی با زید ندارد! وقتی که شما زید را در نظر می‌گیرید وجودش را که در نظر نمی‌گیرید بلکه فقط همان مفهوم زید را در نظر می‌گیرید. بعد آن وقت ذهن به این معنا منتقل می‌شود که این مفهوم در خارج هست یا نیست.

من باب مثال می‌گویند: اگر فلان سلاح درست بشود ممکن است یک هم‌چنین آثاری را داشته باشد. آنچه را که در وهله اول در نظر ما می‌آید، خود خصوصیت سلاح است، اول آن در نظر ما می‌آید. بعد از اینکه در نظر ما آمد، آن وقت سؤال می‌کنیم که آیا این سلاح را درست کرده‌اند یا درست نکرده‌اند؟! آن وقت سؤال از وجوب می‌کنیم! می‌گویند: نه، هنوز درست نکرده‌اند، هنوز در کارخانه هست، هنوز در مقام طرح هست و هنوز دارند نقشه‌اش را می‌کشند.

پس در وهله اول بحث در درست کردن نیست بلکه بحث در خود خصوصیات این جنس است! فرض کنید می‌شنویم می‌گویند: آقای فلان، یک آقای فلانی در نظر می‌آید و آمدنش به اینجا و نیامدش در نظر ما نمی‌آید! وقتی که یک هم‌چنین چیزی را شنیدیم می‌گوییم: فلانی که قرار بود بیاید، حالا به قم آمده یا نیامده است؟! در وهله اول بحث آمدن و نیامدن نیست بلکه آنچه را که انسان در وهله اول تصور می‌کند، فقط صورت و ماهیت آن شیء

است. وقتی که حکماء دیدند که این طور است، یک  
مبنای جدیدی را خلق کرده‌اند و او این است که  
جعل به نسبت می‌خورد، نه به وجود می‌خورد و نه  
به ماهیت! جعل به وجود نمی‌خورد به خاطر اینکه  
وجود جعل بردار نیست. البته إن شاء الله بعداً این  
مسئله را عرض می‌کنیم.

اگر مقصود از وجود، خود وجود بالصرافه است  
که آن وجود بالصرافه وجود ذات حق است و آن  
ذات حق که نمی‌تواند خالق و جاعل خودش باشد!  
اگر آن وجود بالصرافه وجود خارجی اشیاء است و  
آن منظور است، وجود خارجی اشیاء که نمی‌تواند  
بالصرافه باشد چون وجود بالصرافه وجودی است  
که قابل تمییز نیست در حالی که ما بین این وجودات  
تمییز می‌دهیم! [می‌گوییم:] این کتاب است و این  
فرش است و این آب است، تفاوت می‌کنند. این  
مشکل برای اینها مطرح شده است، لذا بندگان خدا  
بی حساب بیان نکرده‌اند؛ یعنی از اینکه چنین  
مسئله‌ای را مطرح کرده‌اند دغدغه‌خاطری داشته‌اند!  
به این شکل برخوردند که این جعلی که فعلاً  
تحققش را در خارج می‌بینیم، این جعل خارجی چه

پدیده‌ای را به وجود آورده است؟! اگر خود وجود است که خود وجود در ذات حق بوده است و آن قابل تغییر و تبدیل نیست! اگر ماهیت است که ماهیت هم بوده است! پس چه چیزی در اینجا انجام شده است؟! این مسئله را به نسبت برگردانده‌اند. ان شاء الله بقیه مطالب را در جلسه بعد بیان می‌کنیم.

*تلمیذ: ماهیت که ... از قبل که نبوده است، اِنَّمَا الْكَلَامُ در همان خلقت اولی است که اولی چه بوده است؟! شما می‌فرمایید که این ماهیت از قبل بوده است.*

استاد: نگفتم که از قبل بوده است بلکه گفتم:

وقتی که انسان آن ماهیت را تصور کند ...

*تلمیذ: خود انسان، انسان که اصلاً نبوده است که خودش را تصور کند.*

استاد: نه، نبوده است.

*تلمیذ: خودش چیست؟!!*

استاد: می‌خواهم عرض کنم که اینکه اراده

پروردگار بر خلقت انسان تعلق گرفته است و انسان

را دوپا آفریده و غنم را چهارپا آفریده است، آیا اراده

بر دوپا بودن با اراده بر چهارپا بودن یکی است یا

دوتا است؟!!

*تلمیذ: مراد از اراده یعنی چه؟!!*

استاد: خواست.

*تلمیذ: خواست یعنی چه؟!!*

استاد: وقتی یک نقاش ...

*تلمیذ: این عرض بنده قیاس ممکن بر واجب می‌شود.*

استاد: واجب هم که وقتی اراده می‌کند ...، خود

خدا هم که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ

وَأَلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾<sup>۱</sup> یا

می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا﴾<sup>۲</sup>

خودش کلی می‌گوید! اراده نسبت به انسان با اراده

نسبت ...

*تلمیذ: شما می‌گویید: اراده واجب با ممکن...*

استاد: ما در اراده حق صحبت نمی‌کنیم که این

چه نحو است، ما نداریم.

*تلمیذ: ... دارید ترسیم می‌کنید که چطور می‌خواهد.. پس قیاس بر ممکن است.*

استاد: پس شما می‌گویید: اصلاً خدا هیچ چیزی

خلق نکرده است! خب خلق نکرده است، شما از

کجا می‌فهمید خلق کرده است؟! اینها همه عدم

هستند. شما اصلاً خودتان هم عدم هستید!

*تلمیذ: طرف را با عصا بزنید آن وقت می‌فهمد که عدم نیست!*

استاد: احسنت! پس همین که می‌فهمید یعنی یک

چیزی هست! حالا آن که هست چیست؟! ما

می‌خواهیم این را بگوییم. آن که هست، اراده‌اش

اراده پروردگار بوده است بالأخره یک اراده‌ای بوده

---

<sup>۱</sup> .سوره ق (۵۰) آیه ۳۸. نورملکوت قرآن، ج ۲، ص ۵۴۲:

«وهرآینه حقاً ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنها هست در شش روز خلق کردیم.»

<sup>۲</sup> .سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲:

«این است و غیر از این نیست که امر خدا آن است که زمانی که چیزی را اراده کند.»

که خلق کرده است! خودش در قرآن می‌فرماید:

﴿أَرَادَ﴾!

*تلمیذ: اراده بوده است اما عرض در تفسیر این اراده است!*

استاد: خب همین تفسیر اراده، این اراده بر

خلقت انسان با اراده بر خلقت غنم فرق می‌کند یا  
نمی‌کند؟ فرق می‌کند.

*تلمیذ: کیفیت خلق فرق می‌کند نه اراده.*

استاد: احسنت! کیفیت خلق فرق می‌کند؛ یعنی

کیفیت اراده هم فرق می‌کند! وقتی که خلق فرق  
می‌کند، اراده هم فرق می‌کند! نمی‌شود که خلق دوتا  
باشد ولی اراده یکی باشد، این امکان ندارد!

*تلمیذ: در ممکنات می‌گویند که باید بین علت و معلول سنخیت باشد، این قاعده در  
ممکنات هست! حق نداریم که این را به واجب بکشیم و جاری کنیم، این دلیل می‌خواهد!  
سریان این حکم از این موضوع برای ممکنات در موضوع دیگرش که واجب است، به  
چه دلیل است؟!*

استاد: اصلاً بحث ممکنات نداریم بلکه بحث

واجب را می‌کنیم، اصلاً بحث ممکنات نیست! من

می‌گویم: اراده پروردگار بر خلقت ما با اراده

پروردگار بر خلقت سنگ فرق می‌کند و اگر فرق

نمی‌کرد که هر دو یکی بودند! اینکه دیگر بدیهی‌ترین

چیز است، چرا انکار می‌کنید؟! اگر پروردگار اراده

می‌کرد سنگ خلق کند، آیا به جای آن ماء درست

می‌کرد؟! حالا در اینکه او به چه نحو در چیز است،

ما آن را نمی‌دانیم! ولی بالأخره می‌دانیم که اراده

مائیت با اراده حجریت دوتا است، این را می دانیم.  
حالا آن به چه نحو و کیفیت است، خبر نداریم! از  
آنکه هیچ، از ملائکه اش هم خبر نداریم! ولی بالأخره  
می دانیم که اراده پروردگار بر مائیت با اراده  
پروردگار بر حجریت با اراده پروردگار بر غنمیت  
فرق می کند! خب اینکه دیگر چیزی نیست. بر همین  
اراده ماهیت هم درست می شود. وقتی که اراده تعلق  
بر مائیت می گیرید، ماء درست می شود و سنگ  
درست نمی شود! وقتی اراده تعلق بر سنگ  
می گیرید، هوا درست نمی شود و سنگ درست  
می شود. از اینجا ماهیت درست می شود، از اینجا  
ماهیت ماء درست می شود، از اینجا ماهیت حجر  
درست می شود و همین طور سایر ماهیات از اینجا  
درست می شوند و به وجود می آیند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد